پژوهش‌نامه حکمت و فلسفه اسلامی
س۳، ش۶، بهار و تابستان ۱۳۹۵
صفحات ۷۹ تا ۹۶

Bi-quarterly Journal of Hikmat & Islamic Philosophy
Vol.3, No.6, Spring & Summer 2016

اسفار اربعه در آینه آیات و روایات

محمدسالم قاسمی[۱]

چکیده

عارفان برای تبیین دیدگاه خود درباره اسفار اربعه، به آیات و روایات متعددی استناد جسته‌اند. با کاوش در آیات و روایات می‌توان مستندات قابل توجهی دراین‌باره یافت. پژوهش حاضر به بررسی اسفار اربعه در آیات و روایات پرداخته است تا با گردآوری آیات و روایات مرتبط، چشم‌انداز اسفار اربعه را در عرفان تبیین کند. هرچند آیات و روایات به‌روشنی عنوان اسفار اربعه را مطرح نکرده‌اند، ولی وجود سفری معنوی را تأکید فراوان کرده‌اند. موارد اندکی از آیات، مبیّن هر چهار سفر است و بیشتر آیات و روایات فقط بخشی از سفرها را توجیه می‌کنند. بااین‌حال، طرح مباحثی همچون «حجاب‌های نورانی و ظلمانی»، «مقامات و حالات سالکان» و «لوازم و نتایج هر سفر»، گویای آن است که اسفار اربعه دارای بُن‌مایه‌های دینی است. تأثیر فراوان آموزه‌های دینی در رویکرد عرفای مسلمان به موضوع اسفار اربعه از یک‌سو و لزوم تبیین و شناخت مبانی فکری ایشان دراین‌باره ازسوی‌دیگر، چنین ایجاب می‌کند که این مسئله در پژوهش مستقلی کاویده شود.

واژگان کلیدی: اسفار اربعه، عرفان اسلامی، آیات و روایات، حالات عرفانی، مقامات عرفانی.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۷/۸ تاریخ تأیید: ۱۹۴/۱۱/۱۳

۱. دانشجوی دکتری عرفان اسلامی جامعة المصطفی العالمیة (salemghasemi@gmail.com).

مقدمه

در عرف عارفان، طی‌طریق میسر نمی‌شود، مگر با سیر و سلوک که از آن، گاهی به سفر تعبیر می‌شود. قرآن و روایات به‌عنوان منابع مهم عرفان (ر.ک: جنید بغدادی، ۱۴۲۵، ص۲۲۵)، مسئله اسفار اربعه عرفانی را درخور پژوهش می‌نمایند.

مقاله پیش رو به‌لحاظ گونه‌شناسی، تحقیقی توصیفی است. هدف اصلی مقاله آن است که نسبت آنچه را در گفتار عرفا دراین‌باره به‌چشم می‌خورد و آنچه را در قرآن و روایات آمده است، تقریر و روشن کند.

پژوهش حاضر به تشریح اسفار اربعه عرفانی در قرآن و روایات می‌پردازد تا روشن شود قرآن و روایات چه تبیینی از آن دارند و تا چه اندازه می‌توان آن را در کلام عرفا مورد استناد دانست؟ آیا قرآن و روایات، بُن‌مایه اصلی این مدعای عرفا بوده است و درصورت اثبات، تا چه اندازه نقش داشته است؟

۱. مفهوم‌شناسی

از میان واژه‌هایی همچون سیر، سلوک، سفر، فرار، هجرت، منزل و مقام که عرفا از آن استفاده کرده‌اند (انصاری، [بی‌تا]، ص۱۲)، به مفهوم‌شناسی سفر بسنده می‌کنیم. به‌لحاظ مفهوم‌شناسی، سفر را می‌توان از دو جهت لغوی و اصطلاحی بررسی کرد.

سفر که جمع آن «اسفار» است (ابن‌منظور، ۱۳۸۹، ج۴، ص۳۶۷)، در لغت به‌معنای پرده‌برداشتن و آشکارکردن است؛ مانند: «**سَفَرَ العِمَامةَ عن الرّأس**: دستار و عمامه از سر برداشت» و «**سَفَرَ الخِمَارَ عن الوجه**: روپوش از چهره برگرفت» (اصفهانی، [بی‌تا]، ج۱، ص۲۳۳). مسافرت را ازآن‌جهت سفر می‌گویند که اخلاق مردم در آن آشکار می‌شود؛ به‌گونه‌ای که در غیر آن آشکار نمی‌شود (قرشی بنایی، ۱۳۷۱، ج۳، ص۲۷۲).

تعریفی را که عرفا از سفر دارند، به‌نقل از ***جرجانی*** این‌گونه است: «**السّفر عند أهل الحقیقة عبارة عن سیر القلب عند أخذه فی التّوجّه إلی الحقّ بالذّکر**» (جرجانی، ۱۳۷۰، ص۵۲). ***عبدالرزاق کاشانی*** نیز نزدیک به همین معنا تعریفی را ارائه کرده است: «**السفر هو توجه القلب إلی الحق**» (معجم، ۱۹۹۹، ص۴۶۸/ کاشانی، ۱۳۸۵، ص۵۵۴).

درنهایت باتوجه به این دو تعریف، می‌توان گفت سفر سالک در عرف و اصطلاح عرفا، همان سیر و سلوک است. «سلوک» به‌معنای پیمودن راه و «سیر» یعنی تماشای آثار و خصوصیات منازل و مراحل در میان راه (تهرانی، ۱۴۱۹، ص۲۵).

۲. تقسیمات سفر

سفر را می‌توان به دو لحاظ تقسیم کرد که در ذیل به آن اشاره می‌شود.

۱ـ۲. تقسیم نخست: سفر ظاهری و سفر باطنی

تقسیم نخست، تقسیم سفر به «سفر ظاهری» و «سفر باطنی» است. سفری را که به‌وسیله ظاهر بدن انجام شود و از مکانی به مکان دیگری باشد، سفر ظاهری گویند و سفری را که توسط قلب صورت گیرد و از صفتی به صفت دیگری باشد، سفر باطنی گویند (انصاری، ۱۴۲۸، ج۴، ص۳۹). این نوع سفر، شریف‌ترین سفرهاست که از اسفل سافلین به ملکوت آسمان‌ها انجام می‌گیرد (غزالی، ۱۳۹۰، ج۶، ص۹۴/ فیض کاشانی، ۱۴۱۷، ج۴، ص۳۹/ معجم، ۱۹۹۹، ص۴۶۸).

۲ـ۲. تقسیم دوم: اسفار اربعه

این تقسیم از سفر، همیشه به یک صورت نبوده، تقریرات یکسانی نیز به خود ندیده است. صورت نهایی و مشهور اسفار اربعه، پس از ***ابن‌عربی*** و در مکتب وی شکل گرفت. اسفار اربعه هرچند به‌صورت کلاسیک میان عرفا تبیین نشده است و اختلافاتی در کلمات عرفا درمورد آن به‌چشم می‌خورد (ر.ک: کاشانی، ۱۳۸۵، ص۲۲ـ۲۳)، ولی در اصل امکان این چهار سفر برای سالک و نیز در کلیات آن نزاعی درمیان نیست. اسفار اربعه عرفانی به شرح ذیل است:

۱. سفر من‌الخلق إلی‌الحق یا إلی‌الله یا به‌اختصار، سفر إلی‌الحق یا إلی‌الله؛
۲. سفر فی‌الحق بالحق یا فی‌الله بالله یا به‌اختصار، سفر فی‌الحق یا فی‌الله؛
۳. سفر من‌الحق إلی‌الخلق بالحق یا من‌الله إلی‌الخلق بالله یا به‌اختصار، سفر من‌الحق یا من‌الله؛
۴. سفر فی‌الخلق بالحق یا بالله یا به‌اختصار، سفر فی‌الخلق.

براین‌اساس به‌اختصار می‌توان این اسفار اربعه را این‌گونه نامید: إلی‌الحق، فی‌الحق، من‌الحق و

فی‌الخلق (ترمذی، ۱۴۲۲، ص۵۰۳/ کاشانی، ۱۳۸۵، ص۲۴ـ۲۵/ رضایی تهرانی، ۱۳۹۳، ص۱۵۸/ جوادی آملی، ۱۳۷۵، ج۱، ص۲۳۹).

دراین‌باره ذکر چند نکته لازم است:

۱. اسفار اربعه درواقع یک سفر بیش نیست؛ همانند تقسیم یک حرکت که واحدی متصل به بخش‌های گوناگون یا تقطیع زمان به ثانیه، دقیقه، ساعت، شبانه‌روز، ماه، سال و... است.

۲. این سفرها می‌تواند در یک ساعت یا در یک لحظه باشد و نیز می‌تواند پس از چهل سال مجاهدت یا کمتر یا بیشتر باشد؛ زیرا حد محدود یا زمان مخصوصی ندارد (آملی، ۱۴۲۲، ج۴، ص۱۰۹).

۳. سفر نخست و سفر سوم کاملاً عکس یکدیگرند؛ زیرا مبدأ و منتهایشان مقابل یکدیگر است. علاوه‌براینکه سفر سوم، بالحق است و سفر نخست این‌گونه نیست، یا به‌تعبیر دقیق‌تر، هردو بالحق است، ولی باء در «بالحق» در سفر نخست، باء مصاحبت و در سفر سوم، باء ملابست است، ولی تقابل سفر دوم و چهارم، من‌وجه است؛ زیرا بااینکه در مبدأ و منتها گوناگون‌اند، هردو بالحق‌اند؛ یعنی باء در هردو باء ملابست است.

۴. سفر نخست، اختیاری است و با اراده و اختیار سالک انجام می‌گیرد؛ البته همراه با سائق توفیق و قائد جذبه، ولی سفرهای دیگر، اختیاری سالک نیست؛ زیرا اراده سالک در اراده حق، فانی شده است و خداوند برای او اختیار و انتخاب می‌کند، بلکه ممکن است ظرف اراده کلی حق تعالی نسبت به اداره و تربیت موجودات قرار بگیرد (رضایی تهرانی، ۱۳۹۳، ص۵۰۸ـ۵۰۹).

۳. اشاره‌های اجمالی به سفرهای معنوی در آیات و روایات

آیات فراوانی در قرآن وجود دارد که انسان را مسافر سفری معرفی می‌کند که ابتدایی[۱] و

---

۱. «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيهِ راجِعُون» (بقر: ۱۵۶). اگرچه سیر انسان از خدا و به‌سوی خداست، ولی مبدأ اسفار اربعه سالک، عالم دنیا محسوب می‌گردد که عالم کثرت، قوه و اسفل سافلین است؛ زیرا سلوک، امری ارادی است و از اراده و اختیار در عوالم پیش از دنیا خبری نیست.

انتهایی دارد.[۱] مسیری که در سراسر آن، آیات خدا وجود دارد[۲] و خدا انسان را امر به سیر در آن کرده است[۳] که گاه از آن به هجرت[۴] و گاهی به رجوع[۵] تعبیر کرده است. علاوه‌براین، انسان را نیز به پیمودن این مسیر تشویق و ترغیب می‌کند[۶] که همان ابتدای اسفار عرفانی است. اسفاری که جز با محبت و عشق به خداوند ممکن نیست[۷] و نهایت آن رسیدن به خداست.[۸] دراین‌میان، روایات فراوانی[۹] دراین‌باره وجود دارد که گویای همین مطلب است.

۴. اشاره‌های تفصیلی به سفرهای معنوی در آیات و روایات

همان‌گونه که پیش‌تر ذکر شد، آیات و روایات به‌صورت اجمالی اشاره‌هایی به اسفار اربعه

---

۱. «وَ إِلَی اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ» (بقره: ۲۱۰/ آل‌عمران: ۱۰۹/ انفال: ۴۴/ حج: ۷۶/ فاطر: ۴/ حدید: ۵). «إِلَی اللهِ الْمَصیر» (آل‌عمران: ۲۸). «وَ إِلَیهِ الْمَصیر» (مائده: ۱۸). «وَ إِلَیک الْمَصیر» (بقره: ۲۸۵). «وَ إِلَی الْمَصیر» (حج: ۴۸). «وَ إِلَینَا الْمَصیر» (ق: ۴۳). «وَ إِلَیهِ یرْجَعُ الْأَمْرُ کلُّه» (هود: ۱۲۳). «وَ إِلَیهِ تُقْلَبُونَ» (عنکبوت: ۲۱).

۲. «سَنُرِیهِمْ آیاتِنا فِی الْآفاقِ وَ فِی أَنْفُسِهِمْ» (فصلت: ۵۳). «وَ فِی الْأَرْضِ آیاتٌ لِلْمُوقِنِینَ وَ فِی أَنْفُسِکمْ أَ فَلا تُبْصِرُونَ» (ذاریات: ۲۱).

۳. «قُلْ سِیرُوا فِی الْأَرْضِ فَانْظُرُوا» (عنکبوت: ۲۰). «أَ لَمْ تَکنْ أَرْضُ اللَّهِ واسِعَةً فَتُهاجِرُوا فِیها» (نساء: ۹۷).

۴. «الَّذینَ آمَنُوا وَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا فی سَبیلِ اللَّهِ بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ أُولئِک هُمُ الْفائِزُونَ» (توبه: ۲۰). «وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرِینَ وَ الْأَنْصارِ وَ الَّذِینَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسانٍ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ» (توبه: ۱۰۰). «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ الَّذِینَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ أُولئِک یرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ» (بقره: ۲۱۸).

۵. «یا أَیتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِی إِلی رَبِّک راضِیةً مَرْضِیةً فَادْخُلِی فِی عِبادِی وَ ادْخُلِی جَنَّتِی» (فجر: ۲۷ـ۳۰).

۶. «وَ مَنْ یتَّقِ اللَّهَ یجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً» (طلاق: ۲). «إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ یجْعَلْ لَکمْ فُرْقانا» (انفال: ۲۹). «وَ الَّذِینَ جاهَدُوا فِینا لَنَهْدِینَّهُمْ سُبُلَنا» (عنکبوت: ۶۹).

۷. «قُلْ إِنْ کنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونی یحْبِبْکمُ اللَّه» (آل‌عمران: ۳۱). «هَلِ الدِّینُ إِلَّا الْحُبُّ» (مجلسی، ۱۳۶۳، ج۲۷، ص۹۵).

۸. «یا أَیهَا الْإِنْسانُ إِنَّک کادِحٌ إِلی رَبِّک کدْحاً فَمُلاقِیه» (انشقاق: ۶). «فی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلیک مُقْتَدِرٍ» (قمر: ۵۵).

۹. «إِلَهِی فَاسْلُک بِنَا سُبُلَ الْوُصُولِ إِلَیک وَ سَیرْنَا فِی أَقْرَبِ الطُّرُقِ لِلْوُفُودِ عَلَیک قَرِّبْ عَلَینَا الْبَعِیدَ وَ سَهِّلْ عَلَینَا الْعَسِیرَ الشَّدِید» (قمی، [بی‌تا]، ص۱۲۳). «الْقَصْدُ إِلَی اللَّهِ تَعَالَی بِالْقُلُوبِ أَبْلَغُ مِنْ إِتْعَابِ الْجَوَارِحِ بِالْأَعْمَالِ» (مجلسی، ۱۳۶۳، ج۶۷، ص۶۰). «وَ أَنَّ الْقَاصِدَ إِلَیک قَرِیبُ الْمَسَافَة» (همان، ج۸۸، ص۷۱ـ۷۲).

عرفانی دارند، ولی اشاره‌هایی که با تفصیل بیشتری وارد شده است، اهمیت بیشتری دارد. نخست به مواردی از آیات و روایات اشاره می‌شود که فقط به بعضی از سفرها اشاره داشته‌اند یا چنین برداشتی را بزرگان از آن کرده‌اند و درادامه، به مواردی که همه اسفار را مورد اشاره قرار داده‌اند، پرداخته می‌شود.

اکنون باتوجه به هریک از اسفار و احکام یا لوازم آن، نمونه‌هایی از آیات و روایات، استناد شده است.

۱ـ۴. سفر نخست: سفر از خلق به‌سوی حق، آثار و لوازم آن با تأکید بر کتاب و سنّت

مهم‌ترین سفر از اسفار اربعه، همین سفر است؛ سفری که از عالم کثرت «الخلق»، به عالم وحدت «الله تعالی» صورت می‌گیرد. چنین سیری به‌گفته بعضی بزرگان، در معنای استعاذه نهفته است؛ زیرا این سفر، فرار از کثرات و مظاهر شیطان به عالم توحید و مظاهر حق تعالی است (گنابادی، ۱۴۰۸، ج۱، ص۳۶).

سالک در این سفر باید کثرتی را که حجاب وحدت شده است، رها کند؛ پس در ابتدای این سفر، وحدت به‌وسیله کثرت، محجوب است، ولی در خاتمه سفر، کثرت به‌وسیله وحدت محجوب می‌شود و مقصود از احتجاب، عدم رؤیت عالم کثرت است. چنین معنایی به گفته ***سیدکمال حیدری***، همان معنای فناست. غالب منازلی که در کتب **منازل‌السائرین** ذکر می‌شود، به همین سفر مربوط است (حیدری، ۲۰۰۹، ص۲۴۹ـ۲۵۰).

شروع این سفر به‌تعبیر عرفا، با یقظه است (همان، صص۱۶۳ و ۱۷۲). یقظه و بیداری انسان، علل گوناگونی دارد که همه زیرمجموعه «نفحه رحمانی الهی» است؛ همان نفحه‌ای که رسول خداﷺ بدان اشاره فرمود: «إِنَّ لِرَبِّکمْ فِی أَیامِ دَهْرِکمْ نَفَحَاتٍ أَلَا فَتَعَرَّضُوا لَهَا» (مجلسی، ۱۳۶۳، ج۶۸، ص۲۲۱).

ادامه این سفر به رفع حجاب‌های ظلمانی و نورانی است. به‌گفته حکیم ***ترمذی***، انسان سه مقام کلی دارد که هر مقامی مشتمل بر حجاب‌های متعدد و فراوان ظلمانی و نورانی است. این سه مقام عبارت‌اند از «مقام نفس»، «مقام قلب» و «مقام روح» (ترمذی، ۱۴۲۲،

ص۴۹۵ـ۴۹۶) و تمامی حجاب‌هایی که در اخبار[1] یا در لسان بزرگان آمده است، درباره این سه مقام و حجاب است. هنگامی‌که این سه حجاب برداشته شود و این سه مقام ـ یعنی نفس و قلب و روح ـ طی شود یا به‌عبارت‌دیگر، انانیت او برچیده شود، سالک به مقام معرفت جمال حق می‌رسد و ذات خود را در حق فانی می‌بیند (بحرالعلوم، ۱۴۲۵، ص۱۴۴) و وجودش حقانی می‌شود.

انانیت در کلام مشایخ صوفیه به‌عنوان یک گناه برشمرده شده است؛ ازاین‌رو ***آدم*** هنگامی‌که کشف برایش دست داد، فرمود: «رَبَّنا ظَلَمْنا أَنْفُسَنا وَ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنا وَ تَرْحَمْنا لَنَکونَنَّ مِنَ الْخاسِرینَ» (اعراف: ۲۷) و ***نوح*** فرمود: «وَ إِلَّا تَغْفِرْ لِی وَ تَرْحَمْنِی أَکُنْ مِنَ الْخاسِرینَ» (هود: ۴۷) و ***موسی*** این‌گونه گفت: «رَبِّ إِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی فَاغْفِرْ لِی» (قصص: ۱۶) و درنهایت به پیامبرﷺ چنین وحی شد: «وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِک» (محمد: ۱۹)؛ یعنی استغفار کن به‌خاطر گناه وجودت[2] و ایشان این‌گونه فرمود: «**إنّه لیغان علی قلبی، و إنّی لأستغفرالله فی الیوم مائة مرّة**» (جیلانی، ۱۴۲۸، ص۲۳).

بی‌شک انانیت و نفس انسان، حجابی است که این تعبیر قرآنی نیز متذکر آن می‌باشد: «فَکَشَفْنا عَنْک غِطاءَک فَبَصَرُک الْیوْمَ حَدید» (ق: ۲۲)؛ پس انیّت نفس و ذات، مانع از فتح آن افق نورانی می‌شود. کلام امیر مؤمنان ***علی***ؑ که فرمود: «اِلهِی هَبْ لِیْ کِمالَ الْاِنْقِطَاعِ اِلَیْکَ» (قمی، [بی‌تا]، ص۴۱)، بازگوکننده همین مطلب است.

هنگامی‌که حجاب برداشته شد، وحدتی که کثرت را در حجاب خود کرده بود، به کل مظاهرش متجلی می‌شود. سالک در همین سفر به سفارش «قُلْ إِنَّما أَعِظُکمْ بِواحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّه» (سباء: ۴۶)، قیام می‌کند و به اراده خود می‌میرد تا مصداق «مُوتُوا قَبْلَ اَنْ تَمُوتُواً» (مجلسی، ۱۳۶۳، ج۶۹، ص۵۹) گردد و به‌تبع، قیامتش نیز در همین دنیا برپا شود و در همین قیامت با

---

۱. علامه ***مجلسی*** بابی را باعنوان «الحجب والأستار والسرادقات» اختصاص داده است (ر.ک: مجلسی، ۱۳۶۳، ج۵۵، ص۳۹ـ۴۸). ***ابن‌عربی*** با **کتاب الحجب**، مباحث گسترده و دقیقی را با استفاده از آیات و روایات دراین‌باره به‌نگارش درآورده است (ر.ک: ابن‌عربی، ۱۴۲۴). علامه ***طهرانی*** مطالب زبده‌ای را دراین‌باره به‌نگارش درآورده است (ر.ک: بحرالعلوم، ۱۴۲۵، ص۱۳۵ـ۱۳۹).

۲. «وجودک ذنب لایقاس به ذنب آخر» (حقی بروسوی، [بی‌تا]، ج۲، ص۱۹۷).

تجلی وحدانیت خدا ندای «لِمَنِ الْمُلْک الْیوْمَ لِلَّهِ الْواحِدِ الْقَهّار» (غافر: ۱۶) را شنیده و پاسخ دهد (حیدری، ۱۴۲۹، ص۲۵۷).

با برداشته‌شدن حجاب‌ها، فناء با مراتبش برای سالک حاصل می‌شود. احادیثی مانند «الفَقْرُ فَخْری» (مجلسی، ۱۳۶۳، ج۶۹، صص۳۰، ۳۲، ۴۹ و ۵۵)، «الفَقْرُ خَزَانَةٌ مِنْ خَزَائِنِ الله، وَ کَنْزٌ مِنْ کنُوزِ الله، وَ شیءٌ لایعْطیه اللهُ إلّا الأنبیاءَ أو مُؤمِناً کریماً عَلَی الله تعالی»[1] (همان، ص۴۷) و «الفَقْرُ سَوادُ الوَجْهِ فِی الدّارَینِ» (همان، ص۳۰)، بازگشت به مراتب فناء[2] می‌کند. ***سیدحیدر آملی*** تعلیل زیبایی را دراین‌باره ارائه می‌دهد:

> ازآنجاکه فقر در این کلام پیامبرﷺ به‌معنای عدم تعلق‌داشتن به ماسوی‌الله و روی‌آوردن به خداست، پس کمال فقر تنها در فانی‌شدن سالک حاصل خواهد شد (آملی، ۱۴۲۲، ج۲، ص۴۲۷ـ۴۲۸).

علاوه بر احادیث مذکور، آیات و روایات دیگری نیز وجود دارد که بازگشت به مراتب فناء می‌کند؛ آیات «إِذْ قالَ اللهُ یا عِیسی إِنِّی مُتَوَفِّیک» (آل‌عمران: ۵۵)، «إِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِی لِلَّذِی فَطَرَ السَّماواتِ وَالْأَرْضَ حَنِیفاً مسلماً وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِکینَ» (انعام: ۷۹) و دعای امام ***زین‌العابدین***ؑ: «اللّهُمَّ إنّی أخْلَصْتُ بانْقِطَاعِی إلَیک» (صحیفه سجادیه، دعای ۲۸) را می‌توان برای‌نمونه ذکر کرد. چنان‌چه گفته شد، کمال فقر در گرو فانی‌شدن سالک است؛ ازاین‌رو برخی عرفا در تفسیر آیات مذکور و دعای شریف امام ***سجاد***ؑ گفته‌اند که منظور قطع علایق مانع از وصول به عالم جبروت است (اصفهانی، ۱۳۸۸، ص۲۰۴ــ۲۰۵)، با این بیان می‌توان چنین مواردی را مبیّن فناء دانست.

۲ـ۴. سفر دوم: سفر از حق به‌سوی حق با حق، آثار و لوازم آن با تأکید بر کتاب و سنّت

سفر دوم، سفر سالک در وحدت حقه و علت تامه و مؤثر حقیقی است. پس از آنکه سالک

---

۱. بدون عبارت «کنز من کنوز اللّه».

۲. در یک تقسیم‌بندی، فناء به فناء ذاتی، فناء صفاتی و فناء افعالی تقسیم می‌شود. طبق این تقسیم‌بندی می‌توان گفت در مقام فناء، سفر اول به پایان می‌رسد و در سفر دوم، سالک از مقام ذات به‌سوی کمالات سیر می‌کند تاآنجاکه علم به همه اسماء ـ به‌جز اسمائی که علم آنها مخصوص خداست ـ دست می‌یابد و ذات، صفات و افعالش در ذات، صفات و افعال حق فانی می‌شود. در این مقام است که فناء از فناء که مقام اخفای فناست، برای او حاصل می‌شود (قمشه‌ای، ۱۳۷۸، ص۵۲).

عالم کثرت را به انتها رساند، وجود او حقانی می‌گردد و یک ولیّ از اولیای خدا خواهد شد (حیدری، ۲۰۰۹، ص۲۷۵). ازآنجاکه خداوند، ذات، اسماء، صفات و افعالی دارد، سالک شروع به شناختن و متحقق‌ساختن آن می‌کند. در سفر نخست، سخن از فناء شد، ولی در این سفر، فناء به‌معنای ادق و الطف آن نمایان می‌شود؛ پس فعل او فعل خدا و صفات او صفات خداست (همان، ص۲۷۲ـ۲۷۳).

آیاتی همچون: «إنَّ الَّذِینَ یبایعُونَک إنَّما یبایعُونَ اللهَ» (فتح: ۱۰)، «مَنْ یطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللهَ» (نساء: ۱۸۰)، «وَ ما رَمَیتَ إذْ رَمَیتَ وَ لکنَّ اللهَ رَمی» (انفال: ۱۷)، «وَ ما ینْطِقُ عَنِ الْهَوی إنْ هُوَ إلَّا وَحْی یوحی» (نجم: ۳ـ۴) و «لَیسَ لَک مِنَ الْأَمْرِ شَیءٌ» (آل‌عمران: ۱۲۸)، بر فناء افعالی سالک دلالت می‌کنند. در همین جهت، احادیثی مانند: «إنَّ اللَّهَ تَبَارَک وَ تَعَالَی لَا یأْسَفُ کأَسَفِنَا وَ لَکنَّهُ خَلَقَ أَوْلِیاءَ لِنَفْسِهِ یأْسَفُونَ وَ یرْضَوْنَ وَ هُمْ مَخْلُوقُونَ مُدَبَّرُونَ فَجَعَلَ رِضَاهُمْ لِنَفْسِهِ رِضًی وَ سَخَطَهُمْ لِنَفْسِهِ سَخَطاً وَ ذَلِک لِأَنَّهُ جَعَلَهُمُ الدُّعَاةَ إِلَیهِ وَ الْأَدِلَّاءَ عَلَیهِ وَ لِذَلِک صَارُوا کذَلِک» (مجلسی، ۱۳۶۳، ج۴، ص۶۵) و «قَالَ یا مُحَمَّدُ مَنْ أَهَانَ لِی وَلِیاً فَقَدْ بَارَزَنِی بِالْمُحَارَبَة» (کلینی رازی، ۱۳۶۲، ج۲، ص۳۵۲) نیز نمایانگر چنین فنائی هستند.

پس از فناء در افعال، فناء در اوصاف وجود دارد. از میان آیات قرآن، آیه «مالِک یوْمِ الدِّین» (فاتحه: ۴) به این سفر اشاره دارد؛ زیرا اِخبار از متصف‌بودن خدا به صفاتش، نشان از حرکت سالک در صفات حق تعالی و فناء عبد در ذات خدا دارد (گنابادی، ۱۴۰۸، ج۱، ص۳۶). از میان احادیث نیز مواردی در دست است که با صراحت بیشتر و تبیین اوصاف بیشتری همچون سمع، بصر و... چنین فنائی را می‌رساند: «وَ مَا یتَقَرَّبُ إِلَی عَبْدٌ مِنْ عِبَادِی بِشَیءٍ أَحَبَّ إِلَی مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَیهِ وَ إِنَّهُ لَیتَقَرَّبُ إِلَی بِالنَّافِلَةِ حَتَّی أُحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ کنْتُ إِذاً سَمْعَهُ الَّذِی یسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِی یبْصِرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِی ینْطِقُ بِهِ وَ یدَهُ الَّتِی یبْطِشُ بِهَا إِنْ دَعَانِی أَجَبْتُهُ و إِنْ سَأَلَنِی أَعْطَیتُهُ» (کلینی رازی، ۱۳۶۲، ج۲، ص۳۵۲ـ۳۵۳)، «قَالَ النَّبِی: الْمُؤْمِنُ ینْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ وَ یسْمَعُ بِسَمْعٍ آخَرَ» (مجلسی، ۱۳۶۳، ج۷، ص۳۲۳) و خطبه امیر مؤمنان؈ که فرمود: «سُبْحَانَک أَی عَینٍ تَقُومُ نُصْبَ بَهَاءِ نُورِک وَ تَرْقَی إِلَی نُورِ ضِیاءِ

قُدْرَتِک وَ أَی فَهْمٍ یفْهَمُ مَا دُونَ ذَلِک إِلَّا أَبْصَارٌ کشَفْتَ عَنْهَا الْأَغْطِیةَ وَ هَتَکتَ عَنْهَا الْحُجُبَ الْعَمِیةَ فَرَقَتْ أَرْوَاحُهَا إِلَی أَطْرَافِ أَجْنِحَةِ الْأَرْوَاحِ فَنَاجَوْک فِی أَرْکانِک وَ أَلَجُوا بَینَ أَنْوَارِ بَهَائِک وَ نَظَرُوا مِنْ مُرْتَقَی التُّرْبَةِ إِلَی مُسْتَوَی کبْرِیائِک فَسَمَّاهُمْ أَهْلُ الْمَلَکوتِ زُوَّارا» (همو، ج۲۵، ص۳۰). باتوجه به فقره‌ای که فرمود: آن چشم‌هایی که از روی آنان حجاب و پرده را برداشتی، می‌توانند به بهای نور عظمت تو و به نور درخشنده قدرت تو نظر کنند، درمی‌یابیم که امام از فناء صفاتی سخن به‌میان آورده است؛ زیرا تا زمانی‌که مقام فناء در صفت ابصار متحقق نگردد، رؤیت نور حضرت احدیت محال است و در حال فناء، دیگر چیزی غیر از خدا نیست که بر او محیط شود و اوست و بس؛ او خود را می‌بیند (تهرانی، ۱۴۱۸، ج۵، ص۶۱ـ۶۲). در چنین اوصافی خداوند به‌جای ولیّ خود قیام دارد و سالک آنها را به‌طور مطلق از خدا می‌بیند و ادراک می‌کند؛ نه می‌تواند به خود نسبت دهد و نه به غیر خود از ممکنات (همان، ص۵۹ـ۶۰).

درمورد فناء ذاتی می‌توان به فرمایش پیامبرﷺ درباره ولیّ خدا اشاره کرد که فرمود: «وَ ینْقُلُ مِنْ دَارِالْفَنَاءِ إِلَی دَارِ الْبَقَاءِ وَ مِنْ دَارِ الشَّیطَانِ إِلَی دَارِ الرَّحْمَن» (مجلسی، ۱۳۶۳، ج۷۴، ص۲۸)؛ زیرا آنچه را خداوند سبحانه و تعالی از مقامات و کرامات در آخرت به امت‌ها وعده داده است، برای اولیای خدا در دنیا معیّن فرموده، به آنها در دنیا روزی عطا کرده است (تهرانی، ۱۴۱۸، ج۵، ص۶۵).

باتوجه به یکی‌بودن مبدأ و منتهای این سفر و اینکه خداوند لایتناهی است (حیدری، ۲۰۰۹، ص۲۷۵)، سیر در این سفر نیز غیرمتناهی خواهد بود. شاید بهترین تفسیر برای این سفر، نظر امیر مؤمنان‌ؑ است که می‌فرماید: «آهِ مِنْ قِلَّةِ الزَّادِ وَ بُعْدِ السَّفَرِ وَ وَحْشَةِ الطَّرِیق» (مجلسی، ۱۳۶۳، ج۴۰، ص۳۳۰). برخی محققان گفته‌اند که امام ***علی***ؑ هنگامی‌که این سخن را ایراد کرد، در سفر دوم بود؛ به‌دلیل علمش به اینکه این سفر نهایتی ندارد و هر سالکی به‌حسب و قدرت خود از آن توشه برمی‌دارد (حیدری، ۲۰۰۹، ص۲۸۰).

مقام قاب قوسین،[1] مقامی است که در این سفر حاصل می‌شود (قیصری، ۱۳۸۱، ص۶۲/

---

۱. «ثُمَّ دَنا فَتَدَلَّی فَکانَ قابَ قَوْسَینِ أَوْ أَدْنی» (نجم: ۸ـ۹).

قمشه‌ای، ۱۳۷۸، ص۱۱۲). مقامی بالاتر از این مقام نیست، مگر مقام أو أدنـی (مرسـی اندلسـی، [بی‌تا]، ص۱۵۵) که مقام وحدت ذاتی و مشاهده حضرت احـدیت و ارتفـاع همـه حجـاب‌هاسـت (آملی، ۱۳۶۸، ص۲۹۴)، به‌خاطر مرتفع‌شدن اثنیت؛ پس دنا یعنی اینکه نزدیک خدا شد و از مقـام ***جبرئیل*** به‌وسیله فناء در وحدت بالاتر رفت. «**لَوْ دَنَوْتُ أَنْمُلَةً لَاحْتَرَقْتُ**» (مجلسـی، ۱۳۶۳، ج۱۸، ص۳۸۲) گویای مقام ***جبرئیل*** است که احتراقش به سبحات جمال خواهد بود، نه جـلال (مرسـی اندلسی، [بی‌تا]، ص۱۵۵).

قرآن کریم با آیه «**جاهِدُوا فِی اللهِ حَقَّ جِهادِهِ هُوَ اجْتَباکم**» (حج: ۷۸)، به ابتدای این سفر اشاره دارد (حیدری، ۲۰۰۹، ص۲۸۱) و با آیه «**وَ أَنَّ إِلی رَبِّک الْمُنْتَهی**» (نجم: ۴۲)، به نهایت این سفر اشاره می‌کند که پیامبرﷺ به آن رسیده است. توضیح مطلب آنکه آیه، «**إلی رب‌العالمین**» نگفتـه است، بلکه «**إلی ربک**» گفته است و ازآنجاکه خطـاب متوجـه پیـامبر اسـلامﷺ اسـت، وی بـه منتهای این سیر رسیده است (حیدری، ۲۰۰۹، ص۲۸۱).

۳ـ۴. سفر سوم: سفر از حق به‌سوی خلق با حق، آثار و لوازم آن با تأکید بر کتاب و سنّت

این سفر بر خلاف سفر چهارم، به اشخاص معیّنی منحصر نیست. تأکید روایـاتی همچـون کـلام امام ***علی***ؑ که فرمود: «**وَ مَا بَرِحَ لِلَّهِ عَزَّتْ آلَاؤُهُ فِی الْبُرْهَةِ بَعْدَ الْبُرْهَةِ وَ فِی أَزْمَانِ الْفَتَرَاتِ عِبَـادٌ نَاجَاهُمْ فِی فِکرِهِمْ وَ کلَّمَهُمْ فِی ذَاتِ عُقُولِهِمْ فَاسْتَصْـبَحُوا بِنُـورِ یقَظَـةٍ فِـی الْأَسْـمَاعِ وَ الْأَبْصَـارِ وَ الْأَفْئِدَةِ**» (نهج‌البلاغه، خ۲۲۲)، شاهد این مدعاست.

به‌هرحال، سالک در این سفر به صحو بعد از محو بازمی‌گردد و خلق و عالم امکان را بـه شهود غیرمحجوب می‌بیند و از خدا، اسماء و صفات او به‌درستی خبر می‌دهد؛ زیـرا مخلَـص است (رضایی تهرانی، ۱۳۹۳، ص۵۰۷ـ۵۰۸) و در قرآن آمده است: «**سُبْحَانَ اللهِ عَمَّا یصِفُونَ إِلا عِبَادَاللهِ الْمُخْلَصِینَ**» (صافات: ۱۵۹ـ۱۶۰). مقصود از «**مخلَصین**»، کسـانی‌انـد کـه بـرای خداوند خالص گشته‌اند؛ پس هیچ حجابی میان آنها و خداوند نیسـت، وگرنـه توصـیف آنـان نسبت به خداوند، مطابق واقع نخواهد بود. طبق روایتی از امام ***موسی‌بن‌جعفر***ؑ که فرمودند: «**لاحِجَابَ بَینَهُ وَ بَینَ خَلْقِهِ غَیـر خَلْقِـهِ**» (مجلسـی، ۱۳۶۳، ج۳، ص۳۲۸)، خـود مخلوقـات حجاب‌اند. امیر مؤمنان ***علی***ؑ نیز به چنین مطلبی اشاره کرده است: «**لَوْ کشِـفَ الْغِطَـاءُ مَـا ازْدَدْتُ یقِیناً**» (همان، ج۴۰، ص۱۵۳). البته مقصود این است که اگر همه پـرده‌هـا از پـیش

چشم دیگران کنار رود، برای امام **علی**ﷺ تفاوتی ندارد؛ زیرا برای او پرده‌ای وجود ندارد (رضایی تهرانی، ۱۳۹۳، ص۱۷۸)؛ پس کسانی که خالص گشته‌اند، خلق را درمیان نمی‌بینند و فقط خداوند را دربرابر دیده دارند (طباطبایی، ۱۳۸۷، ج۲، ص۸۴ـ۸۵).

سیر سالک در این سفر، کاملاً مخالف و مقابل سفر نخست است. سالک در این سفر، بازگشتی ربانی و حقانی به‌سوی خلق و عالم کثرت دارد تا عهده‌دار سفارت ربانی شود (حیدری، ۲۰۰۹، ص۲۸۵ـ۲۸۶) و از مشاهداتی که داشته است، خبر دهد (همان، ص۲۹۴). چنین کسی به حقیقت «**إِیاک نَعْبُدُ وَ إِیاک نَسْتَعین**» (فاتحه: ۵) رسیده است؛ زیرا پس از فناء فعلی، صفاتی و ذاتی، مالکیت خداوند بر سالک ظاهر شده است و عبودیتش تمام می‌شود. پس از کمال عبودیتش، سیر او در حق مطلق است و سفرش فقط بالحق است؛ زیرا ذاتی برای او نیست (گنابادی، ۱۴۰۸، ج۱، ص۳۶)؛ چنانچه آیه «**وَ قَدْ خَلَقْتُک مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ تَک شَیئاً**» (مریم: ۹) نیز به همین معنا اشاره دارد. تقدیر آیه این‌گونه است:

> اگر تو الان با ما هستی، همان‌گونه که در ازل معدوم و هالک بودی و محجوب بودی، به امکانی تعینی که باعث تمییز تو از غیر خودت می‌شد، هرآینه برای تو وصول به‌سوی ما و بقاء به‌توسط ما حاصل می‌شود و رسیدی به مقامی که وصول به آن به تلاش و کوشش میسر نبود؛ چراکه چنین مرتبتی نه کسبی است و نه اجتهادی، بلکه محض عطا و انعام ما در حق شما پس از فناء شما در ما و رجوع شما به‌سوی ماست: «**هذا عَطاؤُنا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِک بِغَیرِ حِساب**» (ص: ۳۹)

روشن است که مقامات انبیا و اولیا، کسبی و اجتهادی نیست، بلکه درمجموع مربوط به فناء و رجوع به آن چیزی است که در ازل بود است (آملی، ۱۴۲۲، ج۲، ص۴۲۶). عارفی که به این مقام رسیده است، پاسخ «**الآن کما کان**» (مجلسی، ۱۳۶۳، ج۳، ص۳۲۷) را به قول «**کانَ اللهُ وَ لَمْ یکنَ مَعَهُ شَیء**» (دیار بکری، [بی‌تا]، ج۱، ص۱۷) می‌دهد؛ زیرا غیر او را همراه او نمی‌بیند و این کمال، فناء فی‌الله و بقاء در اوست (همان، ج۲، ص۴۲۷). سالک در این سفر، یکی از مصادیق «**انّ أولیائی تحت قبائی لا یعرفهم غیری**» (گنابادی، ۱۴۰۸، ج۱، ص۳۵) خواهد شد.

۴ـ۴. سفر چهارم: سفر از خلق به‌سوی خلق با حق، آثار و لوازم آن با تأکید بر کتاب و سنّت

سیر در این سفر، مقابل سیر در سفر دوم است؛ زیرا در سفر دوم، نیل، اخذ، توشه‌گیری و پُرشدن

است، ولی سفر چهارم، عطا و فیض یا به‌عبارت‌دیگر، همان‌گونه که خداوند می‌فرماید: «فَاسْتَقِمْ كما أُمِرْتَ» (هود: ۱۱۲)، مقام تکمیل غیر، استقامت و تمکین است. سالک در این سفر همانند طبیبی دوار است؛ همان تعبیری که امام **علی**ؑ درباره پیامبرﷺ به‌کار برده است: «طَبِيبٌ دَوَّارٌ بِطِبِّهِ قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ وَ أَحْمَى مَوَاسِمَهُ يضَعُ ذَلِک حَيثُ الْحَاجَةُ إِلَيهِ مِنْ قُلُوب عُمْى وَ آذَان صُمٍّ وَ أَلْسِنَة بُكم مُتَتَبِّعٌ بِدَوَائِهِ مَوَاضِعَ الْغَفْلَة وَ مَوَاطِنَ الْحَيرَة» (نهج‌البلاغه، خ۱۰۸)؛ زیرا پیامبرﷺ در محل اقامت و طبابت خود نمی‌نشست تا مردم به او مراجعه کنند، بلکه خود با کوبیدن درها و گذر در کوچه‌ها و خیابان‌ها به‌دنبال بیماران می‌گشت تا قلوب و نفس آنان را پاک کند.

گفتنی است عارف در این سفر، همان دارنده نبوت تشریعی حقیقی (حیدری، ۲۰۰۹، ص۲۹۷ـ۲۹۸) و مقام عندی مطلقه است؛ همان‌گونه که قرآن بدان اشاره می‌کند: «فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیک مُقْتَدِرٍ» (قمر: ۵۵) و «وَ هُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلى ثُمَّ دَنا فَتَدَلَّى فَكانَ قابَ قَوْسَينِ أَوْ أَدْنى» (نجم: ۷ـ۹). پیامبرﷺ خود نیز به این مقام اشاراتی دارد؛ آنجاکه می‌فرماید: «رأیتُ رَبّی عزَّوَجَلَّ لَیسَ بَینِی وَ بَینَهُ حِجَابٌ إلاّ حِجَابٌ مِنْ یاقُوتة بَیضاء فِی رَوْضَة خَضْراء» (همدانی، ۱۳۴۱، ص۱۰۳). چنین کسی به مریدان دنیا: «إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ» (کهف: ۱۱۰)، به مریدان آخرت: «إِنِّی لَسْتُ كأَحَدِكمْ إِنِّی أَظَلُّ عِنْدَ رَبِّی یطْعِمُنِی وَ یسْقِینِی» (مجلسی، ۱۳۶۳، ج۱۶، ص۳۹۰) و به مریدان وجه‌الله: «لِی مَعَ اللَّهِ وَقْتٌ لَا یسَعُهُ مَلَک مُقَرَّبٌ وَ لَا نَبِی مُرْسَلٌ وَ لَا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ امْتَحَنَ اللهُ قَلْبَهُ لِلْإِیمَان» (همان، ج۱۸، ص۳۶۰) می‌فرماید. حال آنکه حشر و نشرش با مردم، منافاتی با رتبه و مقام ایشان ندارد؛ زیرا چنین کسی مظهر «یا مَنْ لَا یشْغَلُهُ شَیءٌ عَنْ شَیء» (همان، ج۸۳، ص۱۳۹) شده است (آملی، ۱۴۲۲، ج۴، ص۶۴).

۵. اشاره به تمامی اسفار اربعه

در این بخش به آیات و روایاتی اشاره می‌شود که تمامی اسفار را مدنظر قرار داده است؛ از جمله آیه شریفه: «التَّائِبُونَ الْعابِدُونَ الْحامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكرِ وَ الْحافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِين» (توبه: ۱۱۲).

این آیه شریفه شامل امهات منازل سالکین و اسفار ایشان است که به تمامی مقامات آنها اشاره دارد:

سفر نخست: «التائبون»، به منازل حیوانی و مقامات خلقی ایشان اشاره دارد؛ زیرا توبه سیر از

خلق به‌سوی حق است.

سفر دوم: «**العابدون**»، به مقامات حقی خلقی اشاره دارد: زیرا عبودیت، سیر از مقامات انسانی و مراحل روحانی ـ تا انتهایش ـ به حضرت اسماء و صفات است.

سفر سوم: «**الحامدون السائحون الراکعون الساجدون**»، به مقامات حقی اشاره دارد که سیر در حضرت اسماء و تمکن در تحقق حقایق صفات الهی است.

سفر چهارم: «**الآمِرون بالمعروف و الناهون عن المنکر و الحافظون لحدود الله**»، به مقامات الهی و مراتب ربوبی ایشان اشاره دارد که سیر در مظاهر الهی است، در حالی که متصف به صفات ربوبی شده‌اند (گنابادی، ۱۴۰۸، ج۲، ص۲۸۱ـ۲۸۲).

آیه دیگری که شامل تمامی اسفار است؛ آیه شریفه «**یا أَیهَا الَّذینَ آمَنُوا ارْکعُوا وَ اسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا رَبَّکمْ وَ افْعَلُوا الْخَیرَ لَعَلَّکمْ تُفْلِحُون**» (حج: ۷۷). در این آیه، «ارکعوا» سفر اول، «اسجدوا» سفر دوم، «اعبدوا ربکم» سفر سوم و «**افعلوا الخیر**» سفر چهارم است (گنابادی، ۱۴۰۸، ج۳، ص۸۶ـ۸۷).

از آیات دیگری که می‌توان بدان اشاره کرد، آیه «**وَ الَّذینَ جاهَدُوا فینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا وَ إِنَّ اللهَ لَمَعَ الْمُحْسِنین**» (عنکبوت: ۶۹) است؛ با این توضیح که قراردادن اسم ظاهر به‌جای ضمیر اشاره، به یک قیاس اقترانی است که تقدیر آن این‌گونه است: «**من جاهد فینا کان محسنا و کل من کان محسنا کان الله معه لانّ الله مع المحسنین**». مقصود از مجاهدان، کسانی‌اند که در سفر نخست و سفر دوم هستند و مقصود از محسنین، کسانی‌اند که در سفر سوم و چهارم سیر می‌کنند (گنابادی، ۱۴۰۸، ج۳، ص۲۱۲).

نتیجه

آیات و روایات فراوانی وجود دارد که سفر را چه به‌معنای لغوی آن و چه به‌معنای اصطلاحی‌اش، مورد توجه قرار داده است. آیات و روایات متعددی انسان را مسافری می‌دانند که باید طی‌طریق کند تا به سرمنزل مقصود برسد. هرچند قرآن و روایات آشکارا اسفار اربعه را مطرح نکرده‌اند، ولی طرحی کلی ارائه می‌دهند که در آن شاهد مواردی هستیم که تمامی اسفار اربعه را پوشش می‌دهد؛ مانند آیه ۱۱۲ سوره توبه و آیه ۷۷ سوره حج. مواردی نیز

به‌چشم می‌خورد که فقط به بعضی از اسفار یا به لوازمات آن سفر اشاره کرده است. حجاب‌ها، فناء و انواع آن، مقامات سالکان و حالات آنان در هر سفر از مواردی است که اشارات صریحی درباره آنها به‌چشم می‌خورد.

صراحت بیان آیات و روایات به‌گونه‌ای است که تبیین عرفا را از اسفار عرفانی به‌لحاظ موارد مطرح همچون تعدد اسفار و مقامات و حالات سالک، توجیه خواهد کرد. علاوه‌برآن می‌توان آن را بُن‌مایه‌های مدعای عرفا دراین‌باره و بلکه در زمینه‌هایی همچون طرح مسائل وحدت وجود و امامت، آن‌گونه که در مذهب تشیع مطرح است، دانست.

منابع

* **قرآن کریم.**

** **نهج‌البلاغه.**

*** **صحیفه سجادیه.**

۱. آملی، سیدحیدر؛ **جامع‌الأسرار و منبع‌الأنوار**؛ چ۱، تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی، ۱۳۶۸.

۲. ـــــ ؛ **تفسیر المحیط الأعظم**؛ چ۳، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ۱۴۲۲ق.

۳. ابن‌عربی، محی‌الدین؛ **کتاب الحجب**؛ تحقیق و تصحیح سعید عبدالفتاح؛ قاهره: مکتبة الثقافة الدینیة، ۱۴۲۴ق.

۴. ابن‌منظور، محمدبن‌مکرم؛ **لسان‌العرب**؛ بیروت: دارالفکر، ۱۳۸۹.

۵. اصفهانی، محمدتقی؛ **اشارات ایمانیه**؛ چ۱، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۸.

۶. انصاری، زکریابن‌محمد؛ **نتائج الأفکار القدسیة فی بیان معانی شرح الرسالة القشیریة**؛ چ۲، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۸ق.

۷. انصاری، خواجه عبدالله؛ **منازل‌السائرین**؛ قم: انتشارات بیدار، [بی‌تا].

۸. بحرالعلوم، محمدمهدی‌بن‌مرتضی؛ **رساله سیر و سلوک منسوب به بحرالعلوم**؛ چ۷، مشهد: ملکوت نور قرآن، ۱۴۲۵ق.

۹. ترمذی، حکیم؛ **ختم‌الأولیاء**؛ تحقیق و تصحیح عثمان اسماعیل یحیی؛ بیروت: مهدالآداب الشرقیة، ۱۴۲۲ق.

۱۰. تهرانی، سیدمحمدحسین؛ **امام‌شناسی**؛ چ۲، مشهد: انتشارات علامه طباطبایی، ۱۴۱۸ق.

۱۱. ـــــ ؛ **لب‌اللباب در سیر و سلوک**؛ چ۹، مشهد: انتشارات علامه طباطبایی، ۱۴۱۹ق.

۱۲. جرجانی، سیدشریف علی‌بن‌محمد؛ **کتاب التعریفات**؛ چ۴، تهران: ناصرخسرو، ۱۳۷۰.

۱۳. جنید بغدادی، ابوالقاسم؛ **رسائل الجنید**؛ چ۱، دمشق: دار اقرأ للطباعة والنشر والتوزیع، ۱۴۲۵ق.

۱۴. جوادی آملی، عبدالله؛ **ولایت فقیه**؛ چ۷، قم: مرکز نشر إسراء، ۱۳۷۵.

۱۵. جیلانی، عبدالقادر؛ **سرّ الأسرار و مظهر الأنوار فیما یحتاج إلیه الأبرار**؛ چ۲، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۸ق.

۱۶. حقی بروسوی، اسماعیل؛ **تفسیر روح‌البیان**؛ چ۱، بیروت: دارالفکر، [بی‌تا].

۱۷. حیدری، سیدکمال؛ **العرفان الشیعی**؛ چ۱، بیروت: دارالهادی، ۱۴۲۹ق.

۱۸. دیار بکری، شیخ حسین؛ **تاریخ الخمیس فی أحوال أنفس النفیس**؛ بیروت: دارالصادر، [بی‌تا].

۱۹. راغب اصفهانی، حسین‌بن‌محمد؛ **مفردات ألفاظ‌القرآن**؛ تحقیق صفوان عدنان داوودی؛ بیروت: دارالقلم، [بی‌تا].

۲۰. رضایی تهرانی، علی؛ **سیر و سلوک: طرحی نو در عرفان شیعی**؛ قم: مؤلف، ۱۳۹۳.

۲۱. طباطبایی، سیدمحمدحسین؛ **مجموعه رسائل علامه طباطبایی**؛ چ۱، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۷.

۲۲. غزالی، ابوحامد محمد؛ **إحیاء علوم‌الدین**؛ چ۱، بیروت: دارالکتاب العربی، ۱۳۹۰ق.

۲۳. فیض کاشانی، ملامحسن؛ **المحجة البیضاء فی تهذیب الإحیاء**؛ چ۴، قم: مؤسسه انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، ۱۴۱۷ق.

۲۴. قرشی بنایی، سیدعلی؛ **قاموس قرآن**؛ تهران: دارالکتب الإسلامیة، ۱۳۷۱.

۲۵. قمشه‌ای، محمدرضا؛ **مجموعه آثار آقامحمدرضا القمشه‌ای**؛ چ۱، اصفهان: کانون پژوهش، ۱۳۷۸.

۲۶. قمی، عباس؛ **مفاتیح‌الجنان**؛ قم: اسوه، [بی‌تا].

۲۷. قیصری، داود؛ **رسائل قیصری**؛ چ۲، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۸۱.

۲۸. کاشانی، عبدالرزاق؛ **شرح منازل‌السائرین**؛ چ۳، قم: انتشارات بیدار، ۱۳۸۵.

۲۹. کلینی، ابی‌جعفر محمدبن‌یعقوب؛ **الأصول من الکافی؛** تهران: اسلامیه، ۱۳۶۲.

۳۰. گنابادی، سلطان محمد؛ **تفسیر بیان‌السعادة فی مقامات العبادة؛** چ۲، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۸ق.

۳۱. مجلسی، محمدباقر؛ **بحارالأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار**؛ تهران: اسلامیه، ۱۳۶۳.

۳۲. مرسی اندلسی، عبدالحق‌بن‌سبعین؛ **أنوارالنبی** **أسرارها و أنواعها؛** قاهره: دارالآفاق العربیة، [بی‌تا].

۳۳. معجم، رفیق؛ **موسوعة مصطلحات التصوف؛** چ۱، بیروت: مکتبة لبنان الناشرون، ۱۹۹۹م.

۳۴. همدانی، عین‌القضات؛ **تمهیدات؛** تحقیق عفیف عسیران؛ تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۱.